

پاسخ به چند سؤال نامه‌ای از جناب آقا شیخ محمد علی قاننی

وحید رأفتی

مقدمه

آقا شیخ محمد علی قاننی (۱۸۶۰-۱۹۲۴م) که شرح حال ایشان به تفصیل در کتاب *مصایح هدایت*^۱ مندرج گردیده، یکی از مبلغان بنام و مدافعان شجاع امر الهی و از جمله "حواریون حضرت بهاءالله" بوده و به تقدیم خدمات ارزنده به امر عظیم الهی موفق شده اند. از جمله مساعی جناب آقا شیخ محمد علی در سیل دفاع از امر و تعلیم و توجیه مبادی دیانت بهائی و نیز تزئید معلومات احبای الهی، نوشتن رسائل و مکاتیب متعددی است که خطاب به افراد بهائی و غیربهائی مرقوم نموده اند. در زیر متن یکی از نامه‌های ایشان به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

نام مخاطب این مکتوب بر حقیر معلوم نیست، اما از متن نامه چنین پیداست که مخاطب آن شخصی مطلع بوده و سؤالاتی راجع به کیفیت و علت ظهور مظاهر مقدسه، سبک و سیاق آثار حضرت ربّ اعلی، مقام و نقش حضرت عبدالبهاء و موقعیت اغصان و آل الله مطرح نموده بوده و آقا شیخ محمد علی در پاسخ به این سؤالات و شرح مختصر این مطالب، به نوشتن نامه زیر مبادرت نموده است.

تاریخ دقیق تحریر این نامه نیز معلوم نیست، اما جناب آقا شیخ محمد علی در متن نامه به این مطلب تصریح فرموده اند که "هیفده سنه" از صعود حضرت مقصود می‌گذرد. بر اساس این تصریح، تاریخ نگارش نامه سال ۱۳۲۶ قمری برابر با ۱۹۰۸ میلادی است که از سال صعود حضرت بهاءالله در سال ۱۳۰۹ قمری برابر با ۱۸۹۲ میلادی، هفده سال گذشته بوده است.

نسخه ای از مکتوب آقا شیخ محمد علی که مبنای تسوید و طبع به صورت ذیل قرار گرفته، به خط جناب ملا یوسف بیگ نخعی خوسفی است. شرح حال ایشان نیز در کتاب *مصایح هدایت*^۲ به طبع رسیده و در اختیار علاقه‌مندان است. از جناب ملا یوسف بیگ دفتری خطی به جا مانده که در آن مطالب گوناگونی را تحریر نموده‌اند. از جمله در صفحات ۳ تا ۱۸ این دفتر، جناب ملا یوسف بیگ متن نامه جناب آقا شیخ محمد علی را مرقوم داشته و در انتهای آن چنین یادداشت نموده‌اند: "وقع الفراغ عن التحریر یوم السبت ۱۴ شهرع، ۱۳۲۸." این تاریخ، یعنی ۱۴ شهر ربیع الاول سال ۱۳۲۸ قمری با ۲۶ مارچ ۱۹۱۰ میلادی برابر است.

دفتر خطی جناب ملا یوسف بیگ، پس از صعود ایشان (در ۲۵ بهمن ۱۳۲۲ شمسی برابر با ۱۵ فوریه ۱۹۴۴ میلادی) در تملک عائله آن جناب و نبیره ایشان، جناب محمد نخعی بوده و سواد ای از صفحات فوق به لطف ایشان در اختیار حقیر قرار گرفته است. با تشکر و فیر از جناب محمد نخعی، متن

نامه جناب آقا شیخ محمد علی قاننی را ذیلاً مندرج می‌سازد و توجه خوانندگان گرامی را به چند نکته جلب می‌نماید:

- ۱- متن نامه لفظ به لفظ از روی نسخه خطی جناب ملا یوسف بیگ تسوید شده و بدون دخل و تصرف و جرح و تعدیل در حد استطاعت با آن مقابله و مطابقه گشته است.
 - ۲- متن نامه برای سهولت قرائت، نقطه گذاری و فقره بندی شده است.
 - ۳- تحریر توضیحاتی به اختصار برای بعضی از نکات و اشارات مندرج در نامه مفید به نظر آمد و توضیحات مزبور که از حقیر است در ذیل "یادداشت‌ها" ارائه گردیده است.
- پایان این مقدمه را به بیان حضرت عبدالبهاء مطرز می‌سازد که جناب آقا شیخ محمد علی قاننی را با عبارت "عالم دانا و واقف بر علوم شتی" توصیف فرموده‌اند. این نفس نفیس مخاطب الواح چندی از قلم حضرت عبدالبهاء قرار گرفته و متن یکی از الواح ایشان به تناسب مقام، مسک الختام این مقال می‌گردد.

هو الله

جناب آقا شیخ محمد علی المنتسب الی الروح المعجم و البحر الخضم
النیل الاکبر علیه بهاء الله الابهی

هو الله

یا من نادى بالميثاق، انى بكلّ روح و ريحان استمعت ما خاطبت به احداً من احباء الله و اخاطبك بكلّ وله و انجذاب و اقول: التّحيّة و الشّناء عليك من التّربّة المباركة و البقعة المقدّسة الارض البيضاء وادى طوى طور سيناء من هذا الآن الى زمن مقدّس عن مرور الدّهوو و الازمان. فخاطب القوم من اهل الفتور و اصحاب الغرور و قل: عمت عيناك! اما ترى ان انوار امر الله انتشرت فى الآفاق؟ و صمت اذناك! اما تسمع صيت الحق احاط الشرق و الغرب فى الاقطار؟ و خرس لسانك! اما وعيت اصوات التّهلّيل مرتفعة من الارزاء و الانحاء؟ قل: موتوا بغيظكم! انّ علم الميثاق يخفق على الافاق و انوار العهد ساطعة الفجر على البرّ و البحر. اين المفراً يا طيور الليل و محبى الظلام؟ و البهاء عليك و على كلّ ثابت على العهد و الميثاق.

ع

متن نامه جناب آقا شیخ محمد علی قاننی

هو الله

مکتوب آن جناب رسید و مطالب بتمامها معلوم گردید و بر حسب وصیّت، صرف توجّه و دقت و امعان نظر شد و استقصای کامل گشت. این که مرقوم نموده بودید مناسبات ازمنه و اوقات بالطبیعه خود پیش می‌آید و نفوس به آن آگاه می‌شوند و به مقتضای آن رفتار می‌کنند، دیگر چه لزوم به آمدن شخص مخصوصی است و حال آن که تعلیمات آن شخص همان مطالبی است که مردم بالطبیعه خود به آن

رسیده‌اند، و هر چه هم نرسیده‌اند، من بعد تدریجاً می‌رسند، من دون آن که بعضی وقایع مذکوره ناگوار روی دهد.

جواب: از تأثیرات غیبیه و اشراقات معنویّه نیر حقیقت در عالم وجود و طبیعت آن که قبل از طلوع و ظهور مبارکش نمونه و آثاری از شوون و اطوارش یعنی آنچه حکایت از تجدید عالم و تبدیل افکار و معارف امم و کیفیت تقلیب امور و تصریف احوال جمهور می‌نماید، در آفاق عالم و انفس عباد که مجالی انوار شوون و کمالات او هستند، ظاهر می‌شود و ساحت وجود را خورده خورده می‌آراید، به طوری که بر اهل ظاهر و منهمکین در بحر طبیعت، حقیقت امر مشتبه می‌گردد و گمان می‌نمایند که این اوضاع جدید و تغییر و تبدیل را سبب چیز دیگر است. و حال آن که اگر به نظر حقیقی ملاحظه شود، سبب همان اشراقات غیبیه و تجلیات معنویّه اوست که در بطون و ظهور هر دو مؤثر و کارگر است، و یکی از حکمت‌های خفیه این تجلی غیبی و ظهور آثار بدیعه در عالم شهود آن که صاحبان بصیرت کاشفه و اولوالافنده السورانیّه قوت و عظمت و هیمنه سلطان ظهور را ادراک کنند و شدت نفوذ و اثر او را در غیب و شهود بیابند و منتظرین و مشتاقین برکات و میامن یوم مبارک او را عارف گردند و واقفان به مقتضیات زمان، مانند حضرت عالی، در تصدیق و اقبال، به تمام وجود و هستی خویش، او را استقبال نمایند و در تمکین تعالیم مبارکش، اقل از لمحهای، توقّف نمایند و نعمت الهیه را دیده، کفران نورزند.

پس از این جهت معلوم شد که آنچه پیش آمده و مردم به آن رسیده‌اند، خود پیش نیامده و مردم خود به آن نرسیده‌اند، بلکه به مردم افاضه [کرده] و رسانده‌اند.

این که مرقوم شده بود از کلمات نقطه اولی و ترتیب بیانات مبارکش معلوم است که تقلیدی از کلمات مرحوم شیخ احمد احسانی و مرحوم حاجی سید کاظم رشتی است الی آخر. فرمایشات حضرت عالی، بر فرض فی الجمله شباهت، و استغفر الله من هذا الوهم الباطل و نعوذ برینا من هذا الخطاء العظیم.

جواب آن که از زمان انحطاط شریعت، یعنی هنگام خوار شدن حقیقت و مخفی شدن روح امر و دیانت و متروک شدن اصول و رونق گرفتن فروع و ظهور بدع و اتباع اهواء در عالم معنی، ابتدای بروز آثار و سطوع انوار ظهور بعد در افق ایجاد است و آن زمان، زمانی است که حقایق منبسطه ظهور قبل که در آفاق نفوس منتشر و در بحر امت منحل شده بود، از انحلال رو به مقام انعقاد گذاشته و از کثرت به جانب وحدت سیر و حرکت می‌نماید و از محلی به محلی انتقال، و خورده خورده از افق جمعی غروب و در افق معدودی تجلی و تقرّر می‌یابد تا آن که به همین ترتیب کثیری از مجالی تاریک و خالی و قلیلی ممثلی و روشن می‌شود تا آن که منتهی می‌گردد به اقل قلیلی و آن نفوس همان اشخاصی هستند که قبل از ظهور به زمانی قلیل خلق را بشارت به قرب یوم ظهور و حلول اجل و مجیء میقات می‌دهند و خلق را مستعد و آماده اصغاء ندا و دخول به ملکوت الله می‌فرمایند و این نفوس، برزخ بین ظهورین‌اند و مثل آنها، مثل صبح صادق است که از جهتی ملبس به لباس لیل است و از جهتی دیگر بوی روز می‌دهد و اشاره به روز می‌کند تا آن که فجر ظهور می‌دمد و نیر حقیقت طلوع می‌نماید. "فمحونا آیه اللیل و جعلنا آیه النهار مبصره" می‌گردد. و چون مؤمنین به نیر حقیقت و خلق ظهور همان خلق لیل و جواهر نفوس قبلند و فقط در امر الله حکم مولود تازه را دارند، لهذا چندی غذایی که مناسب حال طفل و از جنس غذای عالم جنینیت است به آنها داده می‌شود تا متدرجاً رشد و نمو نموده، قابل اغذیه قویه مافوق گردند و این ترتیب عین لطف و حکمت الهیه است. پس اگر کسی وجه مشابهتی در کلمات نقطه اولی، روح ما سواه فداء، با کلمات شیخ و سید اعلی الله مقامهما، احساس نموده، از این جهت است که عرض شد.

و اما بعضی مطالب واهی که حضرات ناقضین آنها را مقرّبات و مدار امتیاز توّهّم نموده‌اند و از بابت تهیدستی و عدم بضاعت و ناراستی شعر و تنگی قافیت به آن اقامه دلیل بر حقیقت خویش می‌نمایند، چون درست ملاحظه فرمائید، از قبیل هذیان و در خور صبیان است. من جمله آن که گفته‌اند هیکل میثاق در ایام اشراق همیشه در عکا تشریف داشته و از حضور و لقای حضرت مختار کمتر بهره‌یاب می‌شده‌اند و دیگران لیلأ و نهاراً به نور لقا فائز؛ لهذا از مواقع امرالله آگاه‌تر و به حقیقت دین‌الله مطلع‌ترند.

قربانت شوم، گذشته از این که از این مطلب سلب علم از جمال قدم نموده و نسبت ظلم به آسمان عدل داده‌اند، از کجا معلوم شده و به چه میزان محقق گشته که بصیرت به مواقع امرالله و اطلاع بر حقیقت دین‌الله منوط و مربوط به قرب صوری و لقای ظاهری بوده؟ چه بسیار اشخاصی که به حسب ظاهر ادراک فیض محاضر نورانی مظاهر ظهور را ننمودند و از انوار لقای ظاهری محروم بودند؛ معذک منجلی از انوار او و مستحکی از حقیقت شاخصه او و منطبع از شمس کینونت او گشتند، و چه بسیار نفوسی که لیلأ و نهاراً حاضر محضر و طائف حول هیکل ظهور بودند، ولی بالمره از مقصود حق دور و از حقیقت مراد مهجور:

هر که او روی به بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت^۶
 اویس قرن از یمن^۷ بوی رحمن استشمام می‌نمود و ابولهب^۸ در پهلوی مبارک حق نشسته، چنان به زکام نفس و هوی مبتلا بود که از شمیم جان‌بخش محروم. اما اصل جواب و حقیقت این است که عرض می‌شود:

مرکز میثاق به نصّ جمال قدم، فرع منشعب از اصل قدیم و خلیج متصل به محیط الوهیت کبری است. این مقام، مقدّس از اوهام و برتر از افهام قاصره خلق است، و ذکر قرب و بعد و حضور و غیاب در این مقام محض غلط و خارج از حدّ بشر است. چرا جناب عالی با این فراست و نور علم و کیاستی که دارید توجه و دقت نمی‌فرمائید که این تصورات باطل است؟ زیرا، مقام مرکز میثاق، مقام خلق نیست؛ فرع قدیم است و با اصل قدیم توأم، و خلیج اعظم است و به بحر محیط منضم. در سی و پنج سال قبل از صعود در کتاب اقدس منصوص فرمودند^۹ و در اواخر ایام در کتاب عهد محض فضل و موهبت کبری به عموم اجباء اعلان و توضیح نمودند^{۱۰}. پس این مقام مختص گردید و صاحب مقام مشخص. دیگری چه حد دارد که کلمه‌ای بر زبان راند؟ این مقام و مرتبه بسی بلند است و ایادی قاصره نوهوسان را در آن تصرفی نیست. این مقام ناموس اعظم است^{۱۱} و از نظر غیر مطهر، این مقام امانت کبری است^{۱۲} و مشققات منه السموات و الارضین.

و اما این که همیشه در عکا تشریف داشته‌اند حکمتش این بود که چون هیکل قدم نظر به مصالح و حکمی عرض دیدار بر عموم اهالی آن دیار نمی‌فرمودند و هم به مقتضای رحمت سابقه احتجاج و حرمان کلی روا نمی‌داشتند، لهذا آن وجود مبارک را که مرآت حقیقت و مجلای انوار اسماء و صفات و حاکی از جمیع شوون و کمالات الهیه بودند، به اشاره مبارکه خود در بین آنان ظاهر فرمودند تا نفحات ظهورالله را ناشر و عظمت و کبریائیت حق را مظهر و مظهر باشند. حال ناقضین بی‌انصاف این موهبت مخصوصه الهیه را به سوء تعبیر وسیله تخدیش اذهان بی‌خردان و بی‌خبران قرار داده‌اند.

و اما این که مرقوم فرموده بودید حضرات در ایام مبارک عزیز و محترم بودند و در کتاب عهد در چند موضع سفارش احترام ایشان شده^{۱۳} و جمال مبارک در حق هر یک نهایت محبت مجری می‌فرمودند، حال چرا باید هتک احترامشان بنمایند و به هیچ وجه اعتنائی نکنند الی آخر فرمایشات جناب عالی.

جواب: فی الحقیقه متحیرم که چگونه تصریف لحن فرموده و از اطلاعات قدیمه و حدیثه خود چشم پوشیده و جوهره دانش و بینش خود را به یک سو نهاده، هم‌زبان ایشان شده‌اید. مختارید و ما را بر شما حق هیچ گونه اعتراضی نبوده و نیست. "قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها."^{۱۴}

ولی عرض می‌کنم که به نصوص محکمه جمال ابهی معلوم شد که امرالله بتمامه راجع به مرکز منصوص و مرجع مخصوص یعنی غصن الله الاعظم، حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه است و از جمیع من فی البهائ عموماً و از حضرات خصوصاً عهد محکم و میثاق وثیق گرفته شد که به حضرتش متوجه و به جمال انور اطهرش ناظر و در اطاعت و تنفیذ اوامر و احکامش حاضر باشند، تا آن که مقاماتشان محفوظ و عزتشان بر قرار و احترامشان پایدار بماند؛ زیرا عزت و احترام به واسطه امرالله و ثبوت در ظل کلمه الله و رسوخ بر عهد و میثاق الله است. حضرات این حکم محکم را که اساس دین الله است موهون شمردند و از نظر اعتناء انداختند و به جای توجه و اقبال، اعراض و ادبار نمودند، و به این هم اکتفاء ننموده، بنای مخالف و معاندت گذاشتند و به ظلم و اذیت قیام کردند و در نزد رؤسای اعدای به تخریب و سعایت پرداختند و از طرفی بر ضد مرکز میثاق اوراقی مملو از شبهات طبع و نشر نمودند و مقتریاتی از هر قبیل با یک دنباله ناله و عویل انتشار دادند. آیا در این صورت و با وصف این حال نقض عهدالله نموده اند یا نه؟ و در صورت نقض البته مصداق آیه کریمه "الذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون"^{۱۵} خواهند گشت.

جمال قدم جل اسمه الاعظم در همان کتاب عهد خطاب به همین حضرات می‌فرمایند، قوله جلّت حکمته و احاط علمه: "یا اغصانی و افنانی و ذوی قرابتی، نوصیکم بتقوی الله و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم."^{۱۶} حال این مخالفت حضرات با مرجع معلوم و مرکز منصوص موافق با تقوی است؟ یا عمل به معروف است؟ از امور "ما ینبغی" است؟ یا از "بما ترتفع به المقامات"؟ خود شما فکر کنید و انصاف دهید. این بود نتیجه حکم محکم "توجهوا"؟ این بود ثمره و صایای مخصوصه جمال ابهی؟ از بدو صعود، قصد و نیت حضرات معلوم بود. حضرت عبدالبهاء چند سنه در حفظ مقام و ستر خفایای قلوب و خبیای صدور آنها کوشیدند و علاوه بر مواعظ و نصائح مشفقانه پدرانه به انواع وسائل تشبث فرمودند که شاید حضرات قدری فکر کنند و به خود آیند و دست از حرکات و خیم العاقبه بردارند و باعث تزییع امرالله و خود نشوند. ابدأ ثمری نبخشید، بلکه بر غرور و استکبار حضرات افزود و جرأت و جسارت را مزداد نمودند و به قوت تمام پرده از روی کار خود برداشتند و نوایای قلوب و مقاصد مکنونه خود را آشکار کردند و جهرة بر تزییع امرالله و تشبیت شمل احباءالله و هدم بنیان عهدالله قیام نمودند. اصول قدیمه در این هیاکل جدیده عود و رجع نمود و "لتسلکن مسالک من کان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة"^{۱۷} صورت گرفت و تحقق یافت و شجره ملعونه در کتب عتیقه در اراضی قلوب و سرائر ایشان سبز و برومند گشت. در این صورت البته آن عزت اولیه باقی نخواهد ماند و آن احترامات فائقه از میان خواهد رفت. حال از جناب عالی سؤال می‌نمایم، ملاحظه کنید و ببینید تقصیر از کیست؟ مردم مؤمن به امر و کلمه الله شده اند نه منتسبین ظاهره. منتسبین ظاهره البته محترمند و احترامشان بر کل لازم، در صورت ثبوت بر امرالله و رسوخ بر عهدالله، زیرا این مطلب در کتاب عهد توضیح شده و بیان علت نازل گشته که احترام آنها محض از برای اعزاز امر و ارتفاع کلمه الله است، ولی اکنون شبهه ای نیست که احترام آنها علت تزییع و ذل امر و انخفاض کلمه الله، بلکه انحاء کلمه الله است.

و اما این که نوشته بودید که چرا باید چنین وقایع ناگوار پیش آید و تفرقه حاصل گردد، الی آخر فرمایشات جناب عالی.

قربانت گردم، این کلمهء چرا، جواب بسیار دارد ولی به یک آیهء مبارکه عجالهء اکتفاء می‌شود، قوله جل جلاله: "ما كان الله ليذر المؤمنين على ما اتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب"، "ويجعل الخبيث بعضه على بعض فير كمه جميعاً فيجعلهم في جهنم اولئك هم الخاسرون."^{۱۸} و اگر تفصیل و حقیقت مطالب را طالب باشید، اینک به قدر ادراک خود عرض می‌نمایم:

بر اهل دانش و ارباب حقیقت معلوم است که در همهء ظهورات علیا و قیامات کبری که مواقع عود و رجوع حقایق و مواضع حشر و بعث و نشور کینونات بوده‌اند، صاحب ظهور، جواهر و حقایق و لطایف همهء اخیر و همهء اشرار خلق موجود را به اقبال اخذ نموده و به مضمون "فاذا هم جميع لدينا محضرون"^{۱۹} بین یدی خود حاضر و طائف حول حريم می‌نماید و اقبال و اعراض را از خیر و شریر و سعید و شقی که نه از آنها نفعی مغنی و نه ضری مشتکی، در مرحلهء کفر و اعراض باقی می‌گذارد و بعد هر یک از جوهرین ضدین را که سرأ منقسم به شیطین و ملائکهء عالینند از مقرین ذوی الاعتبار و اصحاب کبار خود قرار داده، صنفین متشابهین را که اعداء السر یزدانند، اخوان العلانیه ساخته، همه را خدام امر و نصار کلمه و اسباب اعلاء و اعزاز و استقرار مقصود خود قرار می‌دهد. بعضی را به مقتضای "قل کل يعمل على شاكلته"^{۲۰}، "و لكل وجهه هو مولها"^{۲۱} لنشر العلوم و الحكم و هداية اصحاب الضلالة من الامم و بعضی را لتجهيز العساكر الى الاقطار و فتح المدائن والديار و بعضی را لركوب المخاوف و الاهوال و جلب الزخارف و الاموال و هكذا و هكذا.

و همهء این جواهر متضاده را سلطان ظهور که علام غیوب و ستار عیوب است، با کمال ضدیت باطنیه و اختلافات سریه حفظاً لامره و نصرأ لدينه باسما و القاب حسنی تعریف و به اوصاف و خصال علیا توصیف نموده، فرماید یلقب الزندیق بالصدیق و غاصب الحقوق بالفاروق و خال عن الايمان بخل المؤمنین، چنانچه حدیث صحیح "ان الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر و باقوام لا خلاق لهم"^{۲۲} شاهد و مدلل بر این مطلب است. و هر دو خرّه جوهرین ضدین به اختلاف سرائرهم و نیاتهم به خدمت و نصرت و تبلیغ امر مشغولند و هر دو به عنایات ظاهره و خطابات دائرهء صاحب ظهور مفتخر و متباهی، بلکه بسا می‌شود که محض انجام مطالب و اجراء مقاصد خویش، غث را بر سمین و خائن را بر امین و شریر را بر خیر و فاجر را بر فاخر به حسب ظاهر مقدم می‌دارد و جاهل را بر عالم و محکوم را بر حاکم رئیس می‌گذارد، به حیثیتی که بر جاهل غافل حقیقت امر مشتبه می‌شود و گمان می‌نماید که از جملهء افاضل و حاکم بالاستحقاق بر جنود و قبائل است و هؤلاء الاخیارهم صفوة الاخیار و شرارهم لباب الاشرار بحیث یطرح کل واحد منهم کالاکسیر علی جم غفیر و خلق کثیر الی ما شاء الله.

ولکن چون در ایام ظهور کل متجلد به جلود ایمان و مخلع به خلعت عنایت حضرت رحمانند، و همه طائف حول عرش ظهور و قائم در صف خدمت و حضورند، ممکن نیست که تمیز داده شود طبیب ایشان از خبیث و رفیع ایشان از خسیس و انسان ایشان از شیطان مگر به ترجیع بصر و تحدید نظر و لا یصدر من امثال هؤلاء الی ساحة عزه ضرّ سوی الفقر و الانکسار و غیر الخدمه و الانتصار. کل یسبحونه و کل له قانتون. فلا يعرف هؤلاء العباد کینوناتهم لعبودیتهم لدى المحبوب و خضوعهم و خشوعهم عند طلعة المقصود و لا بالاقبال المحبوب الیهم و شمول عنایاته لهم حتی یفتنون.

و این افتان بعد از غروب شمس حقیقت و افول نیر رحمانیت است که این اختلافات سری و ضدیت باطنی خورده خورده از مقام کمون به مقام ظهور قدم می‌گذارد و حق از باطل منفرق و طیب از خبیث منفصل و ممتاز می‌گردد.

یا مولائی، امروز روزی نیست که مطالب بر محور ظنون و اوهام حرکت نماید و حقیقت امور مخفی و مستور بماند. عموم دوستان الهی مطلع و آگاهند که به محض صعود جمال معبود، چنان سکنه عارض و چنان حالت بهت و وقفه روی داد که کل از اعلی و ادنی دفعه واحد خامد و هامد و ساکن و صامت گشتند. دلها مرده و جانها افسرده گشت. نظر احباء به یکدیگر مانند نظر اشخاص محتضر بود. جز یأس و ناامیدی اثری در چهره‌ها ظاهر نبود و معلوم است که صدمه آن مصیبت کبری و فاجعه عظمی، ایرات این آثار در نفوس احباء می‌نماید. اگر چندی حال بر آن منوال می‌گذشت و محرک حقیقی و قانده الهی قیام نمی‌فرمود، شمل مؤمنین پریشان و هیئت جامعه احباء متفرق و امرالله بازیچه بوالهوسان و پایمال ارباب اغراض باطله و میدان جولان مدعیان و بدخواهان می‌گشت. در این اثناء حضرت عبدالبهاء، روح ما سواه فداه، با قوتی الهی و شوکتی صمدانی بر نصرت امر و اعلاء کلمه و حفظ احباء قیام فرمود، روحی بدیع دمید و حیاتی از نو بخشید. قوای از کارافتاده را قوت و چرخه‌های از هم پاشیده را به حرکت آورد. نائزه فرقت را به آب وصل خاموش نمود و دل‌های غم‌زده ناتوان را تسلیت بخشود. اکباد مجروح را مرهم و جانهای پژمرده را تازه و خرم نمود. اضطراب را به اطمینان تبدیل و یأس را به امید تحویل کرد، فاذاهم قیام بنظرون.^{۲۳}

دو دفعه احباء به حالت اول آمدند؛ خود را با صاحب و پدر یافتند. قلوب آرام گرفت و شوق و ذوقی که از سرها پریده بود، در سرها جمع شد. السن ناطق گردید و صدور منشرح گشت. خلاصه بحر امرالله به موج آمد و نسائم روح پرور مرور نمود. ابر رحمت برخاست و فیض موهبت فیضان نمود. نیر میثاق تجلی کرد و آفتاب عهد بتابید. اراضی قلوب مهتر گشت. کلمه‌الله مرتفع شد و مقاصد جمال ابهی ظاهر گشت. چنان ترویجی شد که زلزله بر ارکان ادیان افتاد و چنان اعلان و شهیری گشت که روی زمین پر از ذکر نور مبین شد.

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست^{۲۴}

و اما حضرات در کنج خمول و زاویه خمود و همود خزیده، به راحت نفس و اجرای هوی پرداختند و همه هم خویش را صرف مکائد و ترتیب مصائد نمودند، و بالمره از حق و مقصود حق کناره جستند و خود را از خدمت به امر و نصرت کلمه‌الله معاف دانستند. در طول هیفده سنه که از صعود حضرت مقصود می‌گذرد، قدمی در راه امر برنداشتند و نفسی در سیل خدمتش نکشیدند. جز اغوای چند نفر مردمان سبک سر، یک نفر از خارج نتوانستند وارد امر کنند. به قدر یک بچه شعریاف یزدی یا بچه دهقان قمصری که در ظل میثاق تربیت شده، نتوانستند در خدمت و نصرت امر همپری و برابری نمایند.

سبحان الله ملاحظه نمائید که اشراق نیر میثاق و حرارت آفتاب عهد با گیاه‌های ضعیف چه کرد. هر یک را داری پر بار و گلبنی پر از نفحات مشکبار فرمود. طفل رضیع رجل رشید شد و طیر علیل عقاب جلیل گشت. عامیان بحث عارفان وقت شدند و جاهلان صرف عالمان زمان گشتند. از حق می‌طلیم که دیده بینا و قلب آگاه عطا فرماید و از حرارت حقد و صبارده برد حفظ نماید.

باری، ما و شما و همه احبای الهی می‌دانند که در ایام مبارک کلمه‌الله از حدود ایران به خارج سرایتی نکرد و در بعضی نقاط خارج از ایران مثل هند و توران و یا قفقاز و عربستان، اگر عده قلیلی بود، فقط همان مهاجرین ایرانی بودند که از سورت ظلم اعداء به آن نقاط پناه آورده بودند، و الا در هیچ نقطه -

ای از نقاط دیگر عالم، ذکری از کلمه‌الله و اسم اعظم نبود و به خیال احدی هم چنین نفوذ و سرایتی خطور نمی‌نمود. بعد از تابش نیر میثاق، کل آفاق روشن شد و صیت اسم اعظم گوشزد عموم اهل عالم گشت. براهین الهیه واضح شد و دلایل ربانیه باهر گشت. امرالله شهر شد و کلمه‌الله ترویج یافت. در ممالک بعیده و امکنه قصیه مانند امریکا و اروپا و هند و چین و مملکت روسیا کلمه‌الله به سرعت برق حرکت نمود و نفوس از هر ملت و آئین فوج فوج وارد گشتند.

آیا این اعلاء و نصرت و این جانفشانی و خدمت و این ترویج و اشاعت را که نمود؟ جز وجود اقدس عبدالبهاء که باغ آمال جمال ابهی را باغبان است و گلّه پراکنده را او حافظ و نگهبان؟ یاالله! ما وقتی که ملاحظه کنیم و ببینیم که این وجود مبارک بر اثر حرکت جمال قدم حرکت می‌نماید و مقاصد او را تکمیل و مآرب او را ترویج می‌فرماید، تخم‌های افشاندده او را می‌رویاند و می‌پروراند و نهالهای تازه نشانده او را تربیت و خدمت می‌نماید، قصدش قصد او و خیالش خیال او؛ عملش عمل او؛ تعلیماتش تعلیمات او؛ جمع حرکات و سکناش حرکات و سکناات او؛ رویش روی او؛ خویش خوی او؛ باز توقع دارند که بگوئیم این او نیست و مثل مجانین و مصروعین چشم‌ها به حرکات غیرطبیعی حرکت داده، به هوا نظر نماییم و بگوئیم ملکوت ابهی و افق ابهی آنجاست. خیر، جناب! ملکوت ابهی اینجاست. افق ابهی اینجاست. سدره منتهی اینجاست. غایت قصوی اینجاست. "و نصر من قام علی نصره امری بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائکه المقربین"،^{۲۵} همه مشهود و پیداست. قل: موتوا بغيظکم یا ملاء المنکرین! قل: موتوا بحسدکم یا ملاء الناقضین!

یادداشت‌ها

۱- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۵ ب)، ج ۶، صص ۳۴۵-۳۹۶

۲- مأخذ فوق، ج ۸ (طبع ۱۳۰ ب)، صص ۸۳-۱۲۴

۳- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (قاہرہ: کردستان العلمیہ، ۱۹۱۰م)، ج ۱، صص ۳۳۷

۴- حضرت عبدالبهاء، مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (طهران: لجنه ملی محفظه آثار، ۱۳۳ ب)، شماره ۵۹، صص ۴۴۳

اشاره حضرت عبدالبهاء به جناب آقا شیخ محمد علی به عنوان "منتسب" نیل اکبر ناظر به آن است که جناب شیخ محمد علی اخوی زاده و داماد جناب آقا محمد قاننی، نیل اکبر، مشهور به فاضل قاننی بوده‌اند. ۵- عبارتی که نقل شده، فقره‌ای از آیه ۱۲ در سوره اسری (۱۷) در قرآن مجید است که می‌فرماید: "و جعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیه اللیل و جعلنا آیه النهار مبصره لتبتغوا فضلا من ربکم و لتعلموا عدد السنین والحساب و کل شیء فصلناه تفصیلا."

مضمون کلام حق آن که شب و روز را دو آیه از آیات قدرت خود قرار دادیم و شب را تاریک و روز را تابان ساختیم تا در روز، روزی از خدا طلب کنید و حساب سال و اوقات خود را بدانید و همه چیز را شرح و بیان نمودیم.

۶- بیت از عبدالرحمن جامی است.

۷- مقصود اویس بن عامر قرنی است که از مشاهیر پارسایان صدر اسلام بوده است. برای ملاحظه شرح احوال او به دایره المعارف تشیع (طهران، ۱۳۶۹ ش)، ج ۲، صص ۶۰۳ مراجعه فرمائید. مطالب مربوط

به اوئیس قرنی در آثار و معارف بهائی در مقاله حقیر تحت عنوان "اوئیس قرن در یمن" در مجله **عندلیب** (سال ۷، شماره ۲۵، زمستان ۱۳۶۶ ش، ص ۱۴-۲۲) به طبع رسیده است.

۸- مقصود عبدالعزیز بن عبدالمطلب، عموی رسول الله است که ملقب به ابولهب، و از بزرگان قریش بود. برای ملاحظه شرح احوال او به **دایرةالمعارف تشیع** (طهران، ۱۳۶۶ ش)، ج ۱، ص ۴۳۷ مراجعه فرمائید.

۹- مقصود فقره ۱۲۱ و ۱۷۴ در کتاب **اقدس** است که در حدود سنه ۱۸۷۳ م، یعنی سی و پنج سال قبل از نوشتن این نامه در سنه ۱۹۰۸ م از قلم جمال قدم، نازل شده بوده است.

۱۰- نگاه کنید به "کتاب عهدی" در **مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی** (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۰ م)، ص ۱۳۴-۱۳۷.

۱۱- دین و شریعت الهی عبارت از ناموس است. جناب آقا شیخ محمد علی، عهد و میثاق حضرت بهاء الله را در تعیین حضرت عبدالبهاء به جانشینی خود، عبارت از ناموس اعظم دانسته‌اند، به این اعتبار که اعظم مسأله در شریعت الله مسأله جانشینی و عهد و میثاق مظهر امر با پیروان خود در قبول و اطاعت جانشین منصوص است. جمال قدم در فقره ۸۱ کتاب **اقدس**، امر الهی را به "قد نزل الناموس الاکبر" توصیف فرموده‌اند.

۱۲- اشاره به آیه ۷۲ در سوره احزاب در **قرآن** است که محل شرح و بسط و تفسیر فراوان مفسرین و علما و عرفای اسلامی قرار گرفته است. یکی از مفاهیم امانت کبرای الهی، عهد و میثاق ازلی الهی است که انسان مظاهر مقدسه را بشناسد و نسبت به تعالیم آنان وفادار بماند.

۱۳- حضرت بهاء الله در "کتاب عهدی" (مأخذ شماره ۱۰، ص ۱۳۶) چنین می‌فرماید: "محبت اغصان بر کل لازم ولکن ما قدر الله لهم حقاً فی اموال الناس..."

۱۴- فقره‌ای از آیه شماره ۲۵۶ در سوره بقره است. مضمون کلام الهی آن که کار دین به اجبار و اکراه نیست و راه هدایت و ضلالت بر همه روشن گردیده است. هر کس از کفر برگردد و به خدا مؤمن شود، به رشته‌ای محکم چنگ زده است که هرگز نخواهد گسست؛ و خداوند شنوا و داناست.

۱۵- آیه شماره ۲۷ در سوره بقره است. مضمون کلام آن که کسانی که بشکنند عهد محکمی را که با خدا بسته‌اند، و کسانی که پیوند با او را بگسلند و در زمین به فساد پردازند، از زیانکاران محسوبند.

۱۶- مأخذ شماره ۱۰، ص ۱۳۶

۱۷- عبارت مأخوذ از حدیث رسول الله است که می‌فرماید: "تسلکن سبیل من کان قبلکم حذ و النعل بالنعل و القنائة بالقنائة..." برای ملاحظه تمام این حدیث به کتاب محمد باقر مجلسی موسوم به **بحار الانوار** (طهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش)، ج ۲۱، ص ۲۵۷ مراجعه فرمائید.

۱۸- آیاتی که در این موضع آمده است، مأخوذ از آیه ۱۷۹ در سوره آل عمران (۳) و آیه ۳۷ در سوره انفال (۸) است. مضمون کلام آن که خداوند هرگز مؤمنینی را که با منافقین مشتبّه هستند، و انمی-گذارد تا آن که در اثر امتحان و افتتان، بدسرشت را از پاک سرشت جدا کند و پلیدان را با یکدیگر در هم آمیزد و با هم جمع کند و آنگاه همه آنها را در آتش دوزخ افکند، چه آنان در زمره زیانکارانند.

۱۹- فقره منقول قسمتی از آیه شماره ۵۳ در سوره یس (۳۶) است که می‌فرماید جز به علت یک صیحه نخواهد بود که ناگاه تمام خلایق به پیشگاه ما حاضر خواهند شد.

۲۰- فقره‌ای از آیه ۸۴ در سوره اسری (۱۷) است که می‌فرماید به خلق خدا بگو که هر کس بر حسب ذات و فطرت خود عملی انجام خواهد داد.

- ۲۱- فقره صدر آیه ۱۴۹ در سوره بقره (۲) است که می‌فرماید هر کسی را به سوی حق راهی است.
- ۲۲- عبارتی که جناب آقا شیخ محمد علی نقل فرموده‌اند، ظاهراً مأخوذ از دو حدیث رسول الله است که آنها را کسانی نظیر غزالی در **احیاء علوم الدین** (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۶م)، ج ۳، ص ۳۳ آورده‌اند.
- ۲۳- فقره‌ای از آیه ۶۸ در سوره زمر (۳۹) در قرآن است که می‌فرماید صیحه‌های در صور میدمند تا جز آنان که خدا خواسته است دیگران که در آسمانها و زمین هستند مدهوش شوند. آنگاه صیحه دیگری در صور دمیده میشود که در اثر آن همه خلایق از خواب مرگ بر خواهند خاست و واقعه محشر را نظاره خواهند نمود.
- ۲۴- بیت از سعدی است.
- ۲۵- کتاب اقدس فقره ۵۳.